

این تصحیح وزن را درست کرده و معنی را از اول خرابتر ساخته ممکن است صحیح این باشد (تو رفته و من آمده ام بی تو بجان) و امثال این ولی شعر شاعر را بسلیقه نمیتوان تصحیح کرد و از همین کار است که این همه غلط در اشعار اساتید راه یافته

و حیدر ❀ ❀ بقیه دارد

(آثار صدور یا صدور آثار)

❀ میرزا ابوالحسن بخاری در وصف برف ❀

بها در نگر که لشکر برف چون کند اندرو همی پرواز
راست همچون کبوتران سپید راه کم کردگان ز هیبت باز

❀ سلطان اتسوز بن محمد در حماسه ❀

بر ران جهان نشان فرمان منست
در گوش فلک حلقه پیمان منست
با این همه سلطنت که امروز مراست

تحصیل رضای دوست ایمان منست
در حق رشیدالدین و طواط که سر او کل بوده بطریق عذر
میگوید و الحق چنین پادناهی باید تا چنان شاعری بوجود آید

از فضل سرت بر آسمان میساید زان بر سرتو موی همی برناید
مارا سر توچو دیده در میباید بر دیده اگر موی نباشد شاید

❀ سلطان اسکندر محمد بن سلطان تکش ❀

هندو خان هنگامیکه لشکر جمع آورده و میخواست نیشابور را
که دارالملک پدر او بود از سلطان محمد باز پس گیرد این رباعی
را نبشت

گفتار ترا خنجر بر آن ما را کاشانه ترا مرکب و میدان ما را
خواهی که خصومت زمین برخیزد خوازم ترا شها خراسان ما را
سلطان سکندر جواب فرمود .

ای جان عم این غم ره سودا گیرد

وین پند نه در تو و نه در ما گیرد

تا قبضه شمشیر که پالاید خون

تا آتش اقبال که بالا گیرد

﴿ تاج الدین عمران شاه ﴾

ایا بینم بخدمت یاری در خود را بشروع بهترین کاری در
یکبار دگر نشسته با هم دوبدو بی هیچ سوم بچار دیواری در

نیز هم

هرگز چو منی عاشق مد هوش که دید

آزاد چو بنده حلقه در گوش که دید

با دل گفتم دمی فراموش کن

دل گفت دلی ز جان فراموش که دید

﴿ ملك نصره الدين كبود جامه ﴾

وقتی که امیر لشکریان سلطان تکش شد و مأمور بودند که سر
او را پیش پادشاه ببرند آنان را نویدها داد تا زنده بخدمتش بردند
سلطان تکش چون او را زنده دید خواست مأموران را سیاست کند
کبود جامه این رباعی نبشت و بحضرت فرستاد شاه او را عفو کرده سرو
صورتش را بوسه داد و تمام آن خانه و بنگاه بوی بخشید

رباعی

من خاک تو در چشم خرد میآرم مذرت نه یکی نه ده نه صدمیآرم
سرخواستنه بدست کس نموان داد میآیم و بر کردن خود میآرم

(احمد ابن حسن وزير سلطان محمود گوید)

این جوانی مرا نگر که چه گفت گفت ای پیر من چه فرمائی
گفتم ای دوست ساعتی بنشین گفت من رفتم و تو زود آئی
بشراب و کباب و رنگ و خضاب باز ناید گذشته برنائی
(حکیم ابو الفتح بستی فرماید)

یکی نصیحت من گوش دار و فرمان کن
که از نصیحت سود آن برد که فرمان کرد
همه صلح گرای و همه مدارا کن
که از مدارا کردن ستوده گردد مرد
اگر چه قوت داری و عدت بسیار
بگردد صلح گرای و بگردد جنگ مکرر
نه هر که دارد شمشیر حرب باید رفت
نه هر که دارد یازهر زهر باید خورد

(علی ابن حسن باخوزی وزیر طغرل بیك)

خصم تو اگر باز ندارد ز تو چنگ
صد گونه برای تو بر آمیزم رنگ
بنشینم اگر کار بناست و به ننگ

« بر آتش چون کباب و بر تیغ چو زنگ

عطاء ابن یعقوب کاتب معروف بنا کوك »

سلطان رضی ابراهیم او را در هندوستان بحبس فرستاده بود
و از انجا بسطان نبشته است این قصیده مطول بوده ولی چند بیت آن را
عوفی در لباب الالباب ضبط کرده

بهند اوفتادم چو آدم زجنت بتاویل و تلبیس و بهتان منکر
نه گندم چشیده نه آورده عصیان نه من قول ابلیس را کرده باور

اگر گندمی بد همه جرم آدم
 بلاى من آمد همه دانش من
 دومه شغل راندم چو کشتى بخشنگى
 کندبر من این فضل هر روز غمزی
 همه جرم من از جوی هست کمتر
 چو روباه را موی و طاوس را پر
 همه سال ماندم بدریا چو لنگر
 کشد بر من این علم هر روز لشکر
 کهی باز دارد چو مشکم بنافه
 کهی خوش بسوزد چو عودم به جمر

مقدمه

یکنفر خفته غارت زده یا يك مست هستی بیغما رفته یا دیوانه
 اموال تاراج شده وقتی بیدار یا هشیار یا عاقل گردید بتدریج در فکر
 از دست رفته ها می افتد و برای بچنگ آوردن - از هیچگونه پایداری
 کوتاهی نمی کند

کشور ایران بعینه همان مست یا خفته یا دیوانه ایست که امروز
 بیدار شده یا اندکی از دیوانگی بعقل و از مستی بهشیاری کرائیده و بفکر
 افتاده که يك يك کمشده خود را بدست بیاورد.

یکی از گنجینه های کمشده بزرگ این کشور تاریخی کتاب
 (کارنامه اردشیر) است. این کتاب در انظار دانشمندان عالم قدر و
 قیمت بی حساب دارد و تمام مستشرقین اروپا بلکه تمام دانشمندان عالم را
 از افکار بلند دیبای پیشینه و روزگار باستان بهره مند ساخته و عظمت
 و لیاقت و سیادت مملکت باستانی ایران را بر عالمیان مبرهن
 گردانیده است.

اگر کسی بخواهد از زبان و نگارش عصر ساسان و عظمت ایران
 مطلع گردد

تنها از این کتاب میتواند بمقصد برسد زیرا از ملیون ها کتب
 علمی و تاریخی و ادبی عصر کیان و ساسان بعد از اسلام جز این کتاب
 چیزی برای ایرانیان باقی نمانده است

این کتاب در عصر خلفای عباسی از فارسی سره بعبری و در قرون
اواخر و روزگار ترقی اروپا نیز بتمام السنه ملل راقبه ترجمه شده ولی
جای تاسف است که خواب غفلت و مستی جهالت تا کنون ایرانیان را از
این یادگار بزرگ نیاکان بی خبر و محروم گذاشته است.

استاد بزرگ حکیم فردوسی يك قسمت مهم از حالات اردشیر
بابکان را با آیین و قوانین او مسلم از همین نسخه یا فارسی سره یا از ترجمه
عبری گرفته است. نگارنده نیز ده سال قبل هنگام ساختن کتاب (سرگذشت
اردشیر) در طلب برآمده ولی چون عنقا و کیمیا جز اسم اثری
از آن نیافتم و تا این زمان طریق طلب میپیمودم

ناگهان چندی قبل آگهی یافتیم که ادیب فاضل (سید احمد
کسروی تبریزی) که شرح محامد و محاسن علمی و اخلاقی او
(صدره از حوصله خامه ما بیشتر است) نسخه پهلوی این کتاب را
بدمت آورده پس بدون اهمال وقت از ایشان درخواست کردم و پذیرفتند
که این نامه نامی را از زبان پهلوی عصر ساسانی بفارسی معمول کنونی
ترجمه فرمایند و بتدریج در دوره سال هشتم ارمغان طبع شود و
ایرانیان دوز و نزدیک را از عظمت مقام نیاکان خویش آگاه گرداند
هرچند يك قسمت این کتاب در شماره سال اول طبع شد ولی
چون بسیار مغلوب و برخلاف اسلوب و منظور واقع شده بود آن قسمت را
هم ثانیاً در مقام طبع برآمده ایم و انشاءالله من بعد تا آخر سال هشتم
هریک از مشترکین ارمغان دارای تمام اصل و ترجمه این کتاب مستطاب
خواهند بود.

برای آنکه دیگران هم از استفاده محروم نمانند سیصد نسخه علاوه
طبع میگردد و در آخر سال در کتابخانهها بفروش خواهد رسید.